

## پرسش ۶۵۹: تفسیر آیات: (ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ \*... هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ)

السؤال/ ۶۵۹: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأُمَمَةِ وَالمُهْدِيِّينَ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأُمَمَةِ وَالمُهْدِيِّينَ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا.

السلام عليك يا سيدي ومولاي ورحمة الله وبركاته قال الله في محكم كتابه العزيز: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ \* بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ) [ق: 1-2]. ما تفسیر ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ، وما هو الشيء العجيب... مع دعائكم لنا بالثبات على نصرتكم.

المرسل: زينه الراضي - العراق/ البصرة

آقا و مولای من! درود و رحمت و برکات خداوند بر شما باد. خداوند در کتاب محکم و عزیزش می فرماید: (به نام خدای بخشاینده‌ی مهربان. قاف، سوگند به این قرآن با شکوه \* که در شگفت شدند از این که از میان خودشان بیم‌دهنده‌ای به سویشان آمد و کافران گفتند: این چیزی است عجیب) [ق: 1-2]. تفسیر (قاف، سوگند به قرآن با شکوه) چیست؟ و آن چیز عجیب چیست؟... به همراه دعای شما برای ثبات قدم ما بر یاری شما.

فرستنده: زينه الراضي - عراق - بصره

**الجواب: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين  
وسلم تسليماً.

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا.

**(ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ \* بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ) [ق: 1-2].**

(قاف، سوگند به این قرآن با شکوه \* که در شگفت شدند از این که از میان خودشان بیم‌دهنده‌ای سويشان آمد و کافران گفتند: این چیزی است عجیب). [ق: 1-2]

**الحروف المقطعة بينت أنها تشير إلى خلفاء الله في أرضه فيكون معنى (ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ): أي خليفة الله والعلم، أو الرسول والرسالة، أو النبي والنبوة، أو العترة والقرآن، اللذان وصى بهما رسول الله (صلى الله عليه وآله)، كل هذه الأقوال يصدق عليها أنها ق والقرآن. ووصف القرآن بأنه مجيد لأنه رسالة إلهية فمجده من مجد مرسله سبحانه، و علم خلفاء الله هو علم مجيد لأنه منسوب لمعلمهم الله سبحانه وتعالى.**

پیش‌تر بیان کردم که حروف مقطعه اشاره به خلفای خداوند در زمینش دارد؛ بنابراین معنای (قاف، سوگند به قرآن با شکوه) چنین می‌شود: خلیفه خداوند و علم، یا رسول و رسالت، یا نبی و نبوت و یا عترت و قرآن؛ که رسول خدا (ص) به آن دو وصیت نمود. تمامی این موارد بر (قاف، سوگند به قرآن) صدق می‌کند. قرآن را با صفت (مجید) (عظیم و باشکوه) توصیف نموده؛ چرا که قرآن فرستاده‌ای الهی است و بنابراین مجد و شکوه آن از مجد و شکوه خداوند سبحان فرستنده‌اش می‌باشد. علم جانشینان خداوند نیز علم باشکوه است؛ چرا که به معلم آن‌ها که خداوند سبحان و متعال است، منسوب می‌باشد.

أما عجب من يكفرون بخلفاء الله فهو أنهم لا يقبلون خلفاء الله؛ لأنهم لا يأتون بصفات معجزة تقهرهم على الإيمان فهم يعتبرون مجيء إنسان لا يتصف بصفات خارقة للعادة كرسول أمراً عجيباً وبالتالي فيعتبرون خلفاء الله مجرد ناس كغيرهم ولا فضل لهم عليهم ولا قيمة لقولهم أنهم رسل الله، وليس ضرورياً أن يقول من يكفرون بخلفاء الله هذا شيء عجيب بالسنتهم بل هم يقولون هذا دائماً بمواجهتهم للمرسل فهم يطلبون أن يأتي المرسل بصفات خارقة للعادة وإلا فهو ليس مرسلًا عند هؤلاء المنكوسين؛

اما تعجب کسانی که به خلفای خداوند کفر می‌ورزند از این رو است که آنان خلفای خداوند را نمی‌پذیرند؛ چرا که آن‌ها ویژگی‌های معجزه‌گونه‌ای که آن‌ها را مجبور به ایمان کند، نمی‌آورند. این افراد آمدن انسانی را که با ویژگی‌های خارق‌العاده‌ای توصیف نمی‌شود، به عنوان فرستاده، چیزی عجیب می‌دانند و در نتیجه جانشینان خداوند را صرفاً مردمانی مانند سایرین می‌پندارند و فضیلتی برای آنان نسبت به خودشان متصور نمی‌شوند و برای این سخن آن‌ها که فرستادگان خداوند هستند، ارزشی قایل نمی‌شوند. البته لازم نیست کسانی که به خلفای خداوند کفر می‌ورزند، این مسئله را که «این چیزی عجیب است» بر زبان بیاورند؛ بلکه آن‌ها این موضوع را همیشه در رویارویی با فرستاده بیان می‌کنند. آنان می‌خواهند فرستاده با ویژگی‌هایی خارج از روال عادی بیاید؛ در غیر این صورت از نظر این وارونه‌شدگان، او فرستاده نمی‌باشد؛

لأنهم يعتبرونه إنساناً كبقية الناس يأكل ويشرب ويمرض وينسى وبالتالي فهم يعجبون أن يكون خليفة الله أو الإمام بهذه الصفات ولا يقبلونه حتى وإن رافقته بعض المعجزات التي يتأولها الظالمون كعصا موسى التي قالوا عنها سحر وأن موسى ساحر أقدر من السحرة فهم لا يقبلون أي معجزة تأتي مع المرسل ويقصها لهم من رآها وآمن بها، بل

## هم یقترحون أن يكون المرسل متصفاً بصفات معجزة تقهرهم على الإيمان

چرا که آن‌ها، او را انسانی همانند بقیه‌ی انسان‌ها برمی‌شمارند که می‌خورد، می‌نوشد، بیمار می‌شود، نسیان و فراموشی دارد و در نتیجه متعجب می‌شوند از این که خلیفه و جانشین خداوند یا امام چنین ویژگی‌هایی داشته باشد. آن‌ها او را نمی‌پذیرند، حتی اگر برخی از معجزاتی که ستم‌کاران آن‌ها را تأویل می‌کنند، همراهش باشد؛ مانند عصای موسی که در موردش گفتند: سحر است و موسی جادوگری تواناتر از جادوگران. آن‌ها هر معجزه‌ای که با فرستاده بیاید و آنچه را که کسی دیده و به آن ایمان آورده را برایشان تعریف می‌کند، نمی‌پذیرند؛ بلکه آنان تصور می‌کنند که فرستاده باید به ویژگی‌های معجزه‌گونه‌ای مُتَّصِف باشد که آن‌ها را مجبور به ایمان کند.

**وهم في الحقيقية مجرد كاذبين لا يطلبون الإيمان وإلا لكفتم المعجزات التي حصلت ويقصها عليهم الناس بل هم يطلبون تكذيب المرسل فيما أنه لا يحقق لهم رغباتهم بمعجزات يقترحونها تقهرهم على الإيمان فهو كاذب، وبما أنه غير متصف بصفات معجزة تقهر كل من يراه على الإيمان فهو كاذب**

در حقیقت آن‌ها فقط دروغ‌گویانی هستند که در طلب ایمان نمی‌باشند وگرنه معجزاتی که به انجام رسیده است و مردم برایشان تعریف می‌نمایند، آن‌ها را کفایت می‌کند. حتی آن‌ها خواستار تکذیب فرستاده هستند؛ چرا که او تصورات و آمیال‌شان را در برآوردن معجزاتی که آن‌ها را مجبور به پذیرش ایمان می‌کند برآورده نمی‌سازد؛ لذا او را دروغ‌گو می‌شمارند؛ به این دلیل که او مُتَّصِف به ویژگی‌هایی نیست که هر کسی که او را ببیند را مجبور به ایمان کند؛ او را دروغ‌گو می‌دانند.

هذا هو حالهم مع رسل الله ومع الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) ومع الأئمة (عليهم السلام) وكما هو حال المنكوسين مع المهدي الأول اليوم فهم لا يقبلون أن يكون الحجة كما وصفه الإمام الرضا (عليه السلام): (إنَّ الإمام مؤيد بروح القدس وبينه وبين الله عمود من نور يرى فيه أعمال العباد وكلما احتاج إليه لدلالة اطلع عليه ويبسطه فيعلم ويقبض عنه فلا يعلم، والإمام يولد ويلد ويصح ويمرض ويأكل ويشرب ويبول ويتغوط وينكح وينام وينسى ويسهو ويفرح ويحزن ويضحك ويبكي ويحيى ويموت ويقبر ويزار ويحشر ويوقف ويعرض ويسأل ويثاب ويكرم ويشفع، ودلالته في خصلتين في العلم واستجابة الدعوة وكل ما أخبر به من الحوادث التي تحدث قبل كونها فذلك بعهد معهود إليه من رسول الله (صلى الله عليه وآله) توارثه وعن آبائه عنه (عليهم السلام) ويكون ذلك مما عهد إليه جبرائيل (عليه السلام) من علام الغيوب عز وجل...)([17])

این حال و وضع آن‌ها با فرستادگان خداوند و با حضرت محمد (ص) و ائمه (ع) می‌باشد؛ همان‌طور که امروز حال افراد وارونه شده با مهدی اول این چنین است. آن‌ها نمی‌پذیرند که حجت همان‌طور باشد که امام رضا (ع) توصیف فرموده است: «امام با روح القدس تأیید شده و بین او و خداوند، ستونی از نور است. کارهای بندگان را در آن می‌بیند و هر زمانی که به راهنمایی نیازمند باشد، خداوند او را به آن آگاه می‌نماید و آن را گسترش می‌دهد تا او بداند، و آن را اندک می‌کند و باعث می‌شود که نداند. امام، زاده می‌شود، می‌زاید، خوب می‌شود، بیمار می‌شود، می‌خورد، می‌نوشد، بول و غائط می‌کند، ازدواج می‌کند، می‌خوابد، نسیان و فراموشی دارد، سهو و اشتباه دارد، خوشحال می‌شود، اندوهگین می‌شود، می‌خندد، گریه می‌کند، زنده می‌شود، می‌میرد، وارد قبر می‌شود، زیارت می‌شود، محشور می‌شود و در موقف (قیامت) قرار می‌گیرد و عرضه می‌شود، از او پرسش می‌شود، به او پاداش داده می‌شود، مورد کرامت قرار می‌گیرد و شفیع می‌شود. نشانه‌ی او در دو ویژگی است: در علم و در مُستجاب شدن



وزنش در آن تأثیر نگذارد. حجت، جسمی مادی دارد و جسم مادی به طور قطع سایه‌ای دارد و امکان ندارد حجت، همواره بدون سایه باشد. حجت یا خلیفه‌ی خداوند، انسانی است که کار می‌کند و برای انجام دادن کارش، آموزش می‌بیند.

**ومرة يتعلم من غيره من الناس كما تعلم عيسى النجارة ومحمد التجارة وتعلم محمد حفر الخندق من سلمان؛ ومرة يعلمه الله ما لا يعلمه الناس ولكنهم لا يريدون هذا، بل يريدون من حجة الله أن يعلم كل شيء، يريدونه علم لا جهل فيه، وهذا لا يكون إلا الله سبحانه**

یک بار از سایر مردم می‌آموزد؛ همان‌طور که عیسی (ع)، نجاری و محمد (ص)، تجارت‌آموخت، و محمد، حفر خندق را از سلمان آموخت. بار دیگر خداوند او را از آنچه نمی‌داند، باخبر می‌سازد؛ ولی آن‌ها این را نمی‌خواهند، بلکه از حجت خداوند می‌خواهند که همه چیز را بداند. علمی را که نادانی در آن نمی‌باشد، خواستارند؛ چنین چیزی جز در خداوند سبحان نمی‌باشد.

**يريدون أن يملك حجة الله أموالاً طائلة تأتيه من السماء ولا يحتاج ما في الأرض أو العمل فيها أو الخمس والصدقات ليقوم بها دين الله (وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ \* أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ \* فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ \* فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ \* فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ \* فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ)** [الزخرف: 51-56].

آن‌ها می‌خواهند حجت خداوند اموال بسیاری داشته باشد که از آسمان به سوبش بیاید و به آنچه در زمین است، یا به کار کردن در آن یا خمس و صدقات تا به واسطه‌ی آن، دین خداوند را استوار نماید نیازمند نباشد: (فرعون در میان مردمش ندا داد: ای

قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آن من نیستند؟ آیا نمی‌بینید؟ \* آیا من به‌ترم یا این مرد خوارِ ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟ \* چرا بر دست‌هایش دستبندهای طلا نیست؟ و چرا گروهی از فرشتگان همراهش نیامده‌اند؟ \* پس قوم خود را گمراه ساخت و آن‌ها از او اطاعت کردند، که مردمی تبهکار بودند \* چون ما را به خشم آوردند، از آن‌ها انتقام گرفتیم و همگان را غرقه ساختیم \* آنان را در شمارِ گذشتگان و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم). [الزخرف:

[56-51]

**تجدون في كل قول يقوله هؤلاء وكل طلب يطلبونه دليلاً على أنهم أتباع إبليس فهو كان يقول عجيب كيف يكون آدم خليفة الله وهو من طين وليس له صفات معجزة قاهرة لغيره على الإيمان (قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ) [ص: 76] وهم يرددون قوله بالفاظ أخرى فتجدهم يقولون:**

در هر سخنی که بر زبان می‌رانند و هر درخواستی که می‌کنند، می‌بینید دلیلی بر این است که آن‌ها پیروان ابلیس هستند؛ او می‌گفت این عجیب است! چگونه آدم خلیفه و جانشین خداوند است در حالی که از گل می‌باشد و ویژگی‌های معجزه‌گونه‌ای ندارد که دیگران را مجبور به ایمان آوردن نماید: (گفت: من از او به‌ترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل) ([9]). آن‌ها سخن او را با الفاظ مختلفی تکرار می‌کنند. می‌بینی که می‌گویند:

**عجيب كيف يكون خليفة الله مثلنا وله ظل؟!!!!**

عجیب است! چگونه می‌شود که خلیفه‌ی خداوند مانند ما باشد و سایه داشته

باشد؟!!!!



عجیب کیف یکون خلیفة الله مثلنا وجسمه له وزن محدود ولا یوثر  
بالحجر دائماً كلما مشی علی الحجر؟!؟!!

عجیب است! چگونه خلیفه‌ی خداوند مانند ما است و جسمش، وزن مشخصی دارد  
و هر بار که بر روی سنگ راه می‌رود، روی سنگ تأثیر نمی‌گذارد؟!؟!!

عجیب و کیف یکون خلیفة الله مثل بقية الناس وله وزن محدد ویوثر  
فی الأرض الرخوة کغیره؟!؟!!

عجیب است! چگونه خلیفه‌ی خداوند همانند سایر مردم است و وزن مشخصی دارد  
و مانند دیگران قدم‌هایش در زمین نرم تأثیر می‌گذارد؟!؟!!

وهكذا یسطرون سفاهاتهم فی کل زمان لیكونوا مصداق قوله تعالی:  
(بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ) [ق: 2]؛

این چنین حماقت‌های خود را در هر زمانی می‌نگارند تا مصداق این سخن خداوند  
متعال باشند: (که در شگفت شدند از این که از میان خودشان بیم‌دهنده‌ای سوبیشان  
آمد و کافران گفتند: این چیزی است عجیب) [ق: 2]

لتكون نتیجتهم المخزیه مع الأمم التي سبقتهم فی اتباع خطوات  
إبلیس ومنهج إبلیس فی تکذیب ومحاربة الرسل (قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَّةٍ قَدْ  
خَلَّتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى  
إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعاً قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ  
عَذَاباً ضِعْفاً مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ) [الأعراف: 38].

تا نتیجه‌ی خوارکننده‌شان در پیروی از گام‌های ابلیس، و روش ابلیس در تکذیب و  
جنگ با فرستادگان، همراه با مردمانی باشد که پیش از آنان بودند: (گوید: به میان

امّتهایی از جن و انس که پیش از شما بوده‌اند، در آتش داخل شوید. هر امّتی که به آتش داخل شود امّت همکیش خود را لعنت کند تا چون همگی در آن جا گرد آیند، گروه‌هایی که پیرو بوده‌اند درباره‌ی گروه‌هایی که پیشوا بوده‌اند گویند: پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند، دو چندان در آتش عذابشان کن. گوید: عذاب همه دو چندان است، ولی شما نمی‌دانید) [الأعراف: 38].

## والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

أحمد الحسن - جمادی الثاني / 1433 هـ

## والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

أحمد الحسن - جمادی الثاني ۱۴۳۳ هـ



[7] - عیون أخبار الرضا (علیه السلام): ج 1 ص 193.

[8] - عیون اخبار الرضا: ج 1 ص 193.

[9] - ص: 76.